بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

7/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث حجب

**ادله برائت (حدیث حجب)**

بحث در مورد حدیث شریف حجب بود. ما حجب الله عرض شد که این روایت تعبیرش ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم هست و مفادش عدم الزام به ما لا یطاق است. حالا بحث این است اگر فرض کنیم که این مفادش مربوط به این بحث است، مراد چیست؟ یعنی آیا مراد از ما وضع عنهم این هست که خداوند در نامه اعمال انسان شیء مجهول را نمی نویسند. مربوط به عدم کتابت شیء مجهول در نامه اعمال انسان هست یا ناظر به عدم الزام هست؟ و ببینید ما دو جور کتابت داریم. یک کتابت قبل از عمل داریم و یک کتابت بعد از عمل داریم. کتابت قبل از عمل الزام کردن به مکلفین هست. شیءی که به آن الزام می شود با تعبیر کتب از آن یاد می شود. خب حالا مکلف اگر این را انجام داد در نامه حسنات نوشته می شود و اگر انجام نداد در نامه سیئات نوشته می شود. دو جور کتابت هم بعد از عمل داریم. یکی کتابتی که در نامه حسنات هست و یکی کتابت در نامه سیئات. طبیعتا اینجا با توجه به اینکه وضع عنه در مقابل کتب علی است. در مقابل کتابت بر انسان هست. کتابت در نامه حسنات خب طبیعی است که مراد نیست. آن که هست یا باید مراد کتابت در نامه سیئات باشد و یا کتابت به معنای تشریعی کردن و فرض کردن باشد. حالا بحث این است که مراد کدام یک از اینها است. در نگاه بدوی ممکن است ما بگوییم که چرا امر را مردد بین این دو تا می گیریم خب هر دوتای آن. یک شوخی نقل کنم. یک بنده خدایی مهمان شده بود و صاحب خونه از او پرسیده بود که شما قیمه دوست دارید یا قرمه سبزی؟ گفته بود که شما مگر یک خورشت خوری دارید؟ ممکن است شخصی بگوید که چرا تخصیص بدهیم به یک نحو کتابت؟ هر دو کتابت را بگوییم شامل حالش می شود. ناظر به هر دو هست نه ناظر به یکی از آنها. پاسخ مطلب را حاج آقا در بحث حدیث رفع قلم فرموده اند حالا با یک کمی تغییر من عرض می کنم آن این است که یک بحث این هست که آیا امکان جامع گیری بین این دو تا وجود دارد یا خیر؟ یک بحث این است که ایا ظهور دلیل در این هست

که مراد جامع هست یا نیست. این بحثی که ما می خواهیم مطرح کنیم بحث امکانی نیست. بحث این هست که یک نکاتی وجود دارد. این نکات باعث می شود که ظهور دلیل در اراده جامع را از بین ببرد. توضیح ذلک اینکه بین کتابت قبل از عمل و کتابت بعد از عمل از جهات مختلف تفاوت هایی هست که این تفاوت ها باعث می شود که عرف متعارف وقتی می خواهد از این کتاب ها یاد کند با یک تعبیر جامع و واحد از هردو یاد نکند. اولا کاتب اینها مختلف است. کاتب قبل از عمل خداوند سبحان است و کاتب بعد از عمل فرشتگان کاتب سیئات هستند. یک. دوم مکتوبشان مختلف است. آن چیزی که می نویسند. مکتوب در چیزی که قبل از عمل هست اعمال هست. اعمال را کتابت می کنند آن هم از چند جهت مکتوبشان مختلف است. یک جهت این است که آن مکتوبی که قبل از عمل است لا به شرط از وجود عدم است. ماهیت شیء هست حالا این ماهیت می تواند موجود بشود و می تواند معلوم شود. این یک. نکته دوم اینکه آن که قبل از عمل نوشته می شود کارهای خوب حسنات هست واجبات است و آن که بعد از عمل نوشته می شود معصیت است یعنی گناه ها است. ترک صلوه نوشته می شود نه خود صلوه. معصیت نوشته می شود. ولی قبل از عمل آن که نوشته می شود خود صلوه نوشته می شود. این تفاوت هایی که از جهت کاتب و هم از جهت مکتوب من جهات المختلف وجود دارد باعث می شود که عرف متعارف اینها را با لفظ جامع تعبیر نکند. خب حالا آنوقت بحث باید کرد که مراد کدامشان است؟ مراد کتابت قبل از عمل است یا کتابت بعد از عمل؟ حاج آقا این بحث را آنجا در بحث رفع قلم مطرح کردند من فکر می کنم که بحث رفع قلم با بحث ما یک بحث نیست. این را باید با هم دیگر فرق بگذاریم. رفع قلم بحث قلم است. یک چیزی به نام قلم اینجا در وسط آمده است. آنجا به نظرم ظهور دلیل در این هست که ناظر به بعد از عمل است. چون اینکه خداوند سبحان نوشتنش با قلمی می نویسد این هیچ در روایات ما شاهدی نداریم که قلمی برای خدا است. البته اینها همه استعاره هست. نفس کتابت و قلم و همه اینها استعاره است به یک معنا. ولی اینکه خداوند الزاماتش را بر عباد با قلم کأنه یک قلمی دارد با قلم روی بدن انسان ها روی انسان ها نوشته می شود. ما شاهدی نداریم که یک قلمی به نام قلم تشریع وجود داشته باشد. اصطلاح مرحوم نائینی می گوید قلم مؤاخذه قلم تشریع، این

اصطلاحات، اصطلاحاتی است که در اصول مطرح شده است. و الا در کلمات روایات و اینها چیزی به نام قلم تشریع ما نداریم که بخواهیم بگوییم که مراد از این قلم، قلم تشریع است و چه قلمی است و امثال اینها. بله اینکه ملائکه قلم دارند و با قلم می نویسند این در اعتبارات هست. یرفعون الکتاب مثلا اعمال اقلامهم. قلمشان را بر میدارند. قلم برای کاتبین فرض شده است. یا یک قلم هم در مورد امور تکوینی مثلا است، ولی اینکه تشریعیات هم برایش قلم تصویر شده باشد من هیچ شاهدی ندیدم. این است که در رفع القلم به نظر می رسد که مربوط به بعد از عمل هست به خاطر اینکه رفع قلمی که در آن به کار رفته است. ولی ما نحن فیه قلم و اینها در کار نیست. بحث این هست آنجا رفع القلم، قلم برداشته می شود و آن وقت باید دید که مراد از قلم چیست. ولی ما نحن فیه قلم نیست. فهو موضع عنهم. خود آن عمل، آن عملی که حجب الله علمه عن العباد، آن موضوع عنهم عرض کنم خدمت شما این به نظر می رسد که هم از جهت استعمالات که مراجعه کنیم و هم از چیزهای لغوی که در نظر بگیریم مراد مال قبل از عمل است. وضع، نه مراد نگارش در نامه اعمال و امثال اینها. توضیح ذلک ما قبل از اینکه وارد تکمیل این بحث بشوم یک نکته ای را خوب بود اول عرض می کردم. تفاوت این دو معنا. آیا این دو معنا در عمل هم تفاوت دارد یا تفاوت ندارند؟ پاسخ مطلب این است که اگر مراد مربوط به نگارش سیئات باشد این فقط مال احکام تکلیفیه است. چون احکام تکلیفیه است که عقاب دارد. و در مورد عقاب و گناه و امثال اینها است. یا در احکام وضعیه هم از آن حیث که همراهش احکام تکلیفیه هست اینها آن حیث حکم تکلیفی اش است که نوشته می شود و الا وضعیتش آن نگارش پیدا نمی کند. اما اگر گفتیم که مراد کتب قبل از عمل هست، کتب قبل از عمل لازم نیست حتما احکام تکلیفیه باشد. یک سری احکام وضعیه هم اشتغال ذمه را که به مکلف نوشته می شود و بعضی از اینجور چیزها. حالا همه این احکام وضعیه را نمی خواهیم بگوییم. یک سری از احکام وضعیه را اطلاق دلیل شامل می شود.

سوال: علاوه بر تکلیفی

پاسخ: علاوه بر تکلیفیه. تکلیفیه را که میگیرد بحث سر این هست که علاوه بر احکام تکلیفیه، احکام تکلیفی که جزو مسلماتش است. بحث سر شمولش نسبت به احکام وضعیه

است. آیا احکام وضعیه را می گیرد یا نمی گیرد؟ بنابراین به نظر می رسد که رفع القلم به احکام وضعیه ربطی ندارد. چون رفع القلم، قلم مؤاخذه است و این قلم مؤاخذه ربطی به احکام .وضعیه ندارد. بنابراین آن تکلیفش روشن است. اما ما نحن فیه بحث قلم نداریم. بحث این هست که مراد چیست. خب ببینید من تو فرق هایی که بین اینها عرض کردم، عرض کردم که اگر کتب به معنای کتابت قبل از عمل باشد متعلقش واجبات است. مثل نماز و روزه و امثال اینها. ولی اگر کتب به معنای کتب بعد از عمل باشد، متعلقش ترک الصلوه است. ترک صلوه و معصیت را می نویسند آن چیزی که عنوان معصیت است. شرب خمر را می نویسند و الا شرب خمر که قبل از عمل به گردن انسان واجب نمی شود. این راهم قبلا در جلسه قبل عرض کردم که اصلا کتب و وضع متعلقش افعال هستند نه احکام. این تعبیر متأخرین است که کتب وجوب الصلوه. نمی دانم کتب حرمه شرب الخمر. آن که هست خود صلوه نوشته می شود اطلاقی که در روایات هست خود صلوه است. بنابراین حالا باید ببینیم استعمالاتی که ما داریم به چه نحو است؟ هم لغت را که مراجعه کنیم هم در استعمالات کتب به معنای فرض و الزام و وجوب و اینها است. و وضع در مقابلش به معنای رفع الالزام و رفع الوجوب و امثال اینهاست. وضع به معنای وضع الاسم که در تفسیرهای این حدیث در شروح ما وارد شده است آنها اگر مراد معنای متاوعی باشد حرف های درستی نیست. بله، بالملازمه وضع التکلیف، وضع اسم و گناه را هم به دنبال می اورد ولی معنای اصلی وضع این هست که آن تکلیف از گردنشان برداشته شده است. من فرصت نکردم کاملا تمام موارد وضع را ملاحظه کنم در استعمالات. لغت را یک نگاهی کردم هم کتب را نگاه کردم و هم، در لغت بیشتر روی کتاب و امثال اینها تکیه کرده ام. اما در استعمالات یک مقداری که موارد کلمه موضوع را به کار بردم اما وضع را فرصت نکردم کامل نگاه کنم. خیلی استعمالات زیاد دارد و سخت است. یک مورد فقط دیدم که ممکن است توهم شود که این مورد که مربوط به بحث بعد از عمل هست. آن مورد این هست. در کافی جلد 2 صفحه 342 رقم 18. می گوید که

**کُلُّ کَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ یَوْماً**

یعنی تمام کذب ها یک روزی شاید روز قیامت از صاحبش سوال می شود

**إِلَّا کَذِباً فِی ثَلَاثَةٍ رَجُلٌ کَائِدٌ فِی حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ**

می گوید کذب موضوع عنه. اولا در مقابل مسؤول عنه صاحبه به کار رفته است. یعنی از همه کذب ها سوال می شود ولی از این کذب سوال نمی شود. **إِلَّا کَذِباً فِی ثَلَاثَةٍ رَجُلٌ کَائِدٌ فِی حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ**. از کذب سوال می شود. کذب موضوع عن العباد هست. کاری که رجل کائد فی حربه، این فهو موضوع عنه که ظاهر فهو موضوع عنه این هست که فالکذب موضوع عنه یعنی لا یسئل الکذبه. این هم ممکن است مرادش این باشد که کسی که در حرب می خواهد در جنگ قرار گرفته است وظیفه ای در قبال کذب ندارد. مرجع ضمیر کذب نباشد یعنی فهو موضوع عنه یعنی در قبال کذب وظیفه ای ندارد. ناظر به این نباشد که کذب گفتن خارجی اش در نامه عمل او نوشته نمی شود مسؤولیت، نه سوال نمی شود از او، موضوع عنه ممکن است ناظر به همان مرحله تکلیف باشد. یعنی در قبال کذب تکلیفی ندارد. لا تکلیف علیه بالنسب الی الکذب.

سوال: ..

پاسخ: می شود به آن معنا باشد. ابتدایش به آن معنا است. یعنی ظهور بدوی اش این هست که در مقابل مسؤول عنه صاحبه است. ولی قابل تأویل هست که این هم ناظر به تکلیف هست و نه ناظر به بعد از تکلیف. تنها موردی که من پیدا کردم که موضوع را به مرحله بعد از عمل این روایت هست. این روایت هم ممکن است توجیهی کنیم که در واقع بالملازمه می خواهد رفع مسئولیت را اثبات کند نه بالمطابقه. حالا این را بشود توجیح کرد یا نشود توجیح کرد آن نمی دانم.

سوال: کافی باید استظهار کند...

پاسخ: نه نه، مرادم این هست که استعمالات دیگری که هست این استعمالات به شکل دیگری است. اگر ما گفتیم که این استعمال اصلا استعمال این قالب برای چیز به کار نمی رود. توجه بفرمایید بحث سر این هست که اگر ما گفتیم که این ترکیب مفادش این هست که موضوع عنه یعنی تکلیف ندارد. از استعمالاتی که به کار رفته است. موضوع عنه یعنی لا تکلیف من قبله. این ممکن است شما بگویید ایا اینجا هم به آن معنا به کار رفته است. این

هست که با یک دانه استعمال که قابل توجیه هست نمی شود اثبات کرد که کلمه موضوع در این معنای رفع الاسم هم به کار می رود. حالا به هر حال این یک مورد است. حالا این یک مورد را بشود یا نشود این یک مورد است. ولی در تمام موارد دیگر، موضوع و وضع متعلقش واجبات است. می گوید آن واجب از گردن مکلف، نه ترک الواجب نه محرم، می گوید فلان واجب به گردنش نیست. ببینید حالا من بعضی از استعمالاتی که یادداشت کرده ام را.

**عن زرارة قال قلت لأبی جعفر رجل خرج من سفینة عریانا**

خب بحث از صلوه عاری هست. این روایت می گوید که کسی که صلوه عاری هست الله اکبر به گردنش واجب نیست چون عالی نیست چون دستش را باید بگذارد جلو و عقب خود و توجه مرادش تکبیره الاحرام و الله اکبر گفتن و امثال اینهاست. با اشاره تکبیر می گوید و اینها.

سوال: رفع ید که واجب نیست

پاسخ: حالا به هر حال حالا یا واجب بوده است یا مستحب مؤکد هست. این روایت ناظر به این مطلب است. بعد می گوید مردی که خارج می شود حکمش را بیان می کند و زنی که عاری باشد حکمش را بیان می کند و بعد یک سری احکام مشترک را دارد بیان میکند. می گوید

و **إِنْ کَانَا فِی مَاءٍ، أَوْ بَحْرٍ لُجِّیٍّ** **، لَمْ یَسْجُدَا عَلَیْهِ**

 سجده نمی کنند و امثال اینها.

وَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمَا التَّوَجُّهُ

به اصطلاح رفع ید برای الله اکبر گفتن.

**التَّوَجُّهُ فِیهِ، یُومِئَانِ فِی ذٰلِکَ إِیمَاءً رَفْعُهُمَا تَوَجُّهٌ وَ وَضْعُهُمَا**

با چشم، چشمشان را که باز و بسته می کنند اینها خود به جای الله اکبر و اینها هست. ببینید موضوع عنهما التوجه. توجه یکی از واجبات هست این واجب را می گوید که چیز هست.

وضع عن الصلوه ایام اقرائک وضع عنه الصلوه. متعلق وضع صلوه است. می گوید که در روایت هست که پیغمبر، خداوند نماز را که واجب کرد رکعتین را برداشت برای مسافر. حالا تعبیر رکعتین را برداشت و اینها.

سوال: وضع عنهم الصلوه نمی شود بگوییم:؟

پاسخ: هیچوقت وجوب صلوه اطلاق نشده است. به فعل نسبت داده شده است. آن که هست خود وضع الصلوه هست و بحثم این هست که هیچ وقت هم ترک الصلوه نمی گویند که وُضِعَ. چون عرض کردم اگر ناظر به کتابت بعد از عمل باشد آن چیزی که بعد از عمل اگر کتابت بشود ترک صلوه است. محرمات را نوشته می شود و ترک واجبات.

سوال: مثلا کتب علیکم الصیام و امثال ذلک اینها معنایش چجور است؟

پاسخ: یعنی اوجب. واجب کرده است.

سوال: یعنی صلوه خارجی بر شما..

پاسخ: صلوه ای که واجب هست و باید انجام دهید. یعنی خداوند،، کتب به معنای اوجب است. حالا اینها را من بعد در موردشان توضیح میدهم.

یا یک استعمال دیگری را این را ملاحظه بفرمایید من کلمه موضوع را بیشتر. حالا وُضِعَ. را ملاحظه نکردم آدم مراجعه کند آن هم علی القاعده استعمالات وُضِعَ. عنه را در همین معنا عجالتا موارد که به این معنا هست زیاد پیدا می کنیم. ولی به طور کامل مراجعه نکردم ببینم جایی ناظر به وضع سیئات یعنی رفع اسم و امثال اینها هست یا نیست. عن حمران قال ابا عبدالله علیه السلام یک روایت مفصلی است در مورد علائم آخر الزمان می گوید

**وَ رَأَیْتَ الرَّجُلَ یَتَکَلَّمُ بِشَیْ‌ءٍ مِنَ الْحَقِّ وَ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ فَیَقُومُ إِلَیْهِ مَنْ یَنْصَحُهُ فِی نَفْسِهِ فَیَقُولُ هَذَا عَنْکَ مَوْضُوعٌ**

تکلم به حق و امر به معروف و نهی از منکر «عنک موضوع» وظیفه این چیزها را ندارید. این خلاصه تکلم به حق و امر به معروف و نهی از منکر هست «هذا عنک موضوع» یعنی این واجبات که خیال می کنی واجب هست به گردن تو واجب نیست. حالا شما باز به این موارد

استعمالش مراجعه کنید من هم می گردم ببینم آیا ما مواردی داریم که از آن بشود استفاده کرد که ناظر به کتابت بعد از عمل هست و ناظر به این که کتابت نمی شود یا پیدا نمی کنیم. عجالتا فقط همان یک مورد را پیدا کردم.

اما در لغت. در لغت در مورد وضع را من مراجعه نکردم یعنی چیز خاصی نداشت که به درد این بحث بخورد. اما در مورد آهان یک چیزی یادم رفت بگویم حالا پیدایش بکنم. این وضع در یک روایت جالبی در نهج البلاغه در مقابل فرض قرار گرفته است کأنه در نهج البلاغه خطبه 113 می گوید که

**کَأَنَّ الَّذِی فُرِضَ** **عَلَیْکُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْکُمْ**

بعضی ها آن وظیفه ای که به گردنشان هست خیال می کنند آن وظیفه قد وضع عنکم. کأن الذی فرض علیکم قد وضع عنکم. وضع در مقابل فرض است.

**وَ کَأَنَّ الَّذِی فُرِضَ «3» عَلَیْکُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْکُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ**

آن عملی که وظیفه اش آن هست آن ها خیال می کنند که آن عمل وظیفه اش آن نیست. اشاره دارد می گوید که رزق و روزی مضمون هست و اینها. اینها دنبال رزق و روزی مضمون می روند و به وظایف دینی خود توجه ندارند و کأنه آن چیزی که وظیفه شان هست آن اصلا به گردنشان گذاشته نشده است و آن چیزی که مضمون هست و خداوند آن چیز به گردنشان گذاشته شده است. حالا تکه های قبلی اش را نقل نکردم. وُضِعَ در مقابل فرض علیکم است. بر فرض واجب کردن و امثال اینها. اما در لغت. در لغت بحث کتابت، کتابت را می گویند کَتَبَ معانی مختلف دارد. گاهی اوقات کَتَبَ به معنای فَرَضَ است. الزَمَ، اوجبَ و امثال اینهاست. حالا به چه اعتبار کَتَبَ به این معنا به کار برده می شود، حالا یکی دو تا عبارت را بخوانم. الصحاح می گوید، الفرض و الحکم و القدر. یکی از معانی اش فرض. در معجم مقاییس اللغه می گوید که کَتَبَ به معنای جَمَعَ، جَمَعَ الشیء الی الشیء است و می گوید که یکی از کلماتی که از همین معنای جَمَعَ، آن کتابی که به معنای ما می گوییم کتاب به علت اینکه مطالب در آن جمع شده است. مطالب در آن مجموع است کتاب

به معنای مجموع هست اصلش. می گوید من الباب الکتاب و هو الفرض قال الله تعالی کتب علیکم الصیام. این هم یک عبارت.

سوال:....

پاسخ: می گوید اصل به اصطلاح فرض از همان معنای ریشه، حالا مطلبی را که در کتاب نوشته می شود کأنه تثبیت می شود الزام می شود این ملاحظه باعث می شود که به فرض کتاب اطلاق شود. یعنی اصل کتاب به معنای جمع است مجموع است. چیز نوشتنی هم چون مجموع هست، به آن کتاب می گویند. بعد چیزی که نوشته می شود کأنه تثبیت می شود. اثبات پیدا می کند. به این اعتبار به فرض کتاب اطلاق می شود. می گوید

**الْکِتَابُ فی الأصل اسم للصّحیفة مع المکتوب فیه و یعبّر عن الإثبات و التّقدیر و الإیجاب و الفرض و العزم بِالْکِتَابَةِ**

. و بعد یک توضیحاتی می دهد که این توضیح ظاهرا مال آن عزم است. که چطور عزم را کتابه می گوید

**و وجه ذلک أن الشی‌ء یراد، ثم یقال، ثم یُکْتَبُ، فالإرادة مبدأ، و الکِتَابَةُ** **منتهی. ثم یعبّر عن المراد الذی هو المبدأ إذا أرید توکیده بالکتابة التی هی المنتهی،**

ظاهرا مال همان کلمه عزم که اراده هست این سه تا عزم را کتابت می گویند چون کأنه کسی که عزم کرده است کأنه دیگر تمام شد دیگر. انقدر مطلب مسلم شد که تا آخر خط رفته شد.

سوال: خودش نوشته است؟

پاسخ: نوشته

حالا آیات قرآنی را می آورد و میگوید

**وَ کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ فِیهٰا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ أی: أوجبنا و فرضنا، لَوْ لٰا أَنْ کَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلٰاءَ أی: لو لا أن أوجب اللّه علیهم الإخلاء لدیارهم،**

که البته این یک نوع کتابت تکوینی است در مقابل کتابت هایی که ما اینجا داشتیم کتابت تشریعی بود. در لسان العرب می گوید

**و الکِتابُ یُوضَع موضع الفَرْض. قال اللّه تعالی: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصٰاصُ فِی الْقَتْلیٰ. و قال عز و جل: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیٰامُ؛ معناه: فُرِضَ** **و قال: وَ کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ فِیهٰا أَی فَرَضْنا.**

در شمس العلوم داریم

الکتاب الفرض و الحکم.

در چیزهای دیگر مختلف دیگر لغوی، نهایه ابن اثیر جاهای دیگر اینکه کتابت به معنای فرض اطلاق می شود در همه اینها هست. حالا نحوه اطلاقش چیست و آیا کأنه یک معنای دومی پیدا کرده است چون گاهی اوقات ما ممکن است بگوییم که اصلا کتب به معنای فرض شده است. ولو به نحو وضع تعینی. گاهی اوقات بعضی واژه ها به اعتبار معنای اولش، اول مجازا به کار می رود و بعدا یک نوع وضع تعینی پیدا می کند. که کَتَبَ به معنای فَرَضَ اطلاق می شود. آن خیلی مهم نیست حالا اطلاق کَتَبَ در مقام فرض مجاز بدانیم حقیقت بدانیم یعنی حقیقت نحو وضع تعینی بدانیم و امثال اینها. به هر حال

سوال: با علی؟؟

پاسخ: بله با علی.

که اینی که ما به نظر می رسد که وُضِعَ یعنی رفع الکتابه. رفع الفرض رفع الایجاب. حالا این فرض و ایجاب می تواند فرض و ایجاب امور تکلیفیه باشد می تواند امور وضعیه باشد. این آیه شریفه کتب علیکم القصاص فی القتلی. ظاهرا یک نوع تکلیف صرف نیست. یک نوع وضع است. یعنی بر شما این مطلب نوشته شده است. به گردن شما نوشته شده است. قصاص یک نوع شغل ذمه است. یعنی آن کسی که قاتل می شود صرفا یک تکلیفی به گردنش نمی آید یک اشتغال ذمه ای هم در موردش هست. امثال اینها. خب حالا دیگر ادامه این بحث باشد فردا.

ببینید من حالا شما خودتان مراجعه کنید ببینید آیا فُرِضَ عنه یا موضوع عنکم در جایی که به معنای اینکه مؤاخذه برداشته شده است. این معنای مطابقی اش است ها معنای التزامی اینها رفع المؤاخذه هست. ولی معنای مطابقی اش را بشود گفت که مراد رفع المؤاخذه و رفع الاسم است این چیزهایی که، چون عرض کردم در شرح ملا صالح مازندرانی در شریف شیرازی، می گوید که فهو موضوع عنهم، ملا شریف شیرازی گفته است «أی لا اسم لهم فی عدم العمل به» به مرحله عدم عمل زده است. ملا صالح مازندرانی همان جور که ما عرض می کنیم معنا کرده است. فهو موضوع عنهم غیر مطلوب منهم قبوله و فعله و ترکه. غیر مطلوب به معنای طلب و الزام زده است. ملا خلیل مازندرانی باز شبیه همان ملا شریف شیرازی هست. «أی لا اسم لهم فی عدم عمل به». و آن حالا دیگر کلمات دیگر را من

سوال: با علم چطوری چیز می کنید؟ این برداشتتان را چه جور منکر می شوید با این برداشت یعنی علم را نمی گیرد؟ این علم را که می گویید ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم. این موضوع عنهم چجوری معنا شد که می گویید علم را نمی گیرد؟

پاسخ: خب بحث آن که گذشت. گفتیم ما حجب الله مراد این هست که آن چیزی را که، مراد منع است حجب یعنی منع. ما منع الله عن العباد فهو موضوع عنهم

سوال: پس از موضوع عنهم در آوردید دیگر

پاسخ: از موضوع عنهم. ببینید بحث این بود که ما حجب الله اگر به معنای آن چیزی که علمش را منع کرده باشد افعال خارجی که منع نشده اند. احکامش هر چیزی که علمش برداشته شده است آن موضوع هست آن که موضوع نیست. آن فعل خارجی صلوه که علمش برداشته شده است آن موضوع هست آن که موضوع نیست. فعل خارجی صلوه که علمش منع نشده است. وجوب صلوه علمش برداشته شده است.

سوال: ما اطلاق دارد اینجا؟

پاسخ: موضوعیت توجه نکردید بحث چیست. موضوع یعنی افعال. می گوید این فعل از گردن عباد برداشته شده است. این فعل که حجب به آن تعلق نگرفته است.

سوال: موضوع عنهم نه اینکه وجوبش برداشته شده است یعنی فعلش برداشته شده است. با توجه به برداشت شما. موضوع عنهم یعنی فعل بر انجام دادنش ...

پاسخ: بابا توجه نمی کنید. بحث این است که ما حجب الله یعنی صلوه. صلوه که حجب الله نیست که. وجوب الصلوه حجب الله است. در حالی که موضوع عنهم یعنی صلوه باید برداشته شده باشد. هیچ وقت موضوع عنهم به صلوه تعلق نگرفته است.

سوال: حاج آقا اینکه ... به آن برداشت ارتباطی پیدا نمی کند حالا چه قبل از عمل باشد و چه بعد از عمل باشد.

پاسخ: نه، آن یک بحث دیگر بود. آنها یک زاویه دید دیگر است. دو تا بحث داریم یکی اینکه وضع متعلقش حکم است یا متعلقش فعل است. وضع متعلقش فعل است و فعل محجوب نیست. خود فعل محجوب نیست. محجوب اگر فعل می گوییم محجوب است به معنای ما لا یطاق است. اگر فعل را محجوب بدانیم تکلیف بمالا یطاق از توی آن در می آید.

سوال: موضوع عنهم یعنی فعلش...

پاسخ: بله دیگه. چیزی که خداوند از او منع کرده است یعنی قدرتش را نداده است تکلیف هم به آن نکرده است.

سوال:...

خودش فعل است دیگر. نمازی که خداوند آن صلوه را قدرت نداده است این صلوه را تکلیف نکرده است.

سوال: نه نه، ما حجب را برای منع مگر نمی گیرد.

پاسخ: بله منع کرده است یعنی قدرت نداده است.

سوال: خب همین. از کجا در میآورید شما؟

پاسخ: به دلیل اینکه موضوعیت در مورد افعال است. یعنی آن فعلی که خداوند از ان فعل عباد را منع کرده است یعنی تکوینا. منع تکوینی یعنی قدرت نداده است.

سوال: حاج آقا موضوع عنهم سبب می شود که ما مصداق ما را فعل بدانیم. حالا اگر مصداق «ما» را فعل دانستیم فعلی که ما حجب الله یعنی فعلی که قدرت نداده است.

پاسخ: بله قدرت نداده است. بحث این است که بخواهیم تقدیر بگیریم فعلی که حکمش را نمی دانیم این تقدیر است و تقدیر..

سوال: فعل به معنای عدم وجوب هم می شود به کار رود

پاسخ: خب بله همین است دیگر

سوال: وضع فعل به معنای عدم وجوب باشد «ما» چه به معنای حکم باشد چه به معنای فعل باشد نیاز به تقدیر ندارد.

پاسخ: نیاز به تقدیر دارد.

سوال: نیاز به تقدیر ندارد حتی اگر به معنای حکم باشد. حکمی که منع کرده است

پاسخ: آخه حکمی که منع کرده است می تواند به معنای عدم علم باشد. آنجا اگر مراد حکم بگیرید حجب می تواند به معنای آنچه که معلوم نباشد باشد. بنابراین می تواند به بحث ما مربوط باشد ولی ما دلیل نداریم که، دلیل نداریم که یعنی موضوع به احکام تعلق نمی گیرد. وضع خب وضع فعل اگر باشد به تبع حکمش هم وضع شده است دیگر. بحث این است که این واجب چجور اطلاق شده است. به تبع حکم. ببینید می گوییم آن فعلی که محجوب است، فعلی که محجوب است،

سوال: نه کلی بگوییم....

از آن موضوعٌ می فهمیم که مراد فعل است. کل فعل حجب عنه فهو موضوع عنکم. هر فعلی که این فعل محجوب باشد. محجوب باشد یعنی چه؟ یعنی علمش پنهان باشد یا ممنوع باشد. بحث این است که عرض کنم خدمت شما اگر علمش بخواهیم بگوییم پنهان باشد

فعل که علم ندارد. متعلق علم قائل نمی شود. حکم فعل باید تقدیر بگیریم. یک حکم باید در تقدیر بگیریم. کل فعل حجب العلم بحکمه. خب این خلاف قاعده است. در حالی که خود آن فعل می گوید که محجوب است. وقتی خود فعل محجوب است یعنی قدرت به او نداریم.

سوال: فهو موضوع عنهم ... تکلیفی نیست.

پاسخ: تکلیفی نیست. موضوع عنهم یعنی واجب نیست. موضوع عنهم یعنی لیس بواجب

سوال: حاج آقا مگه فرض را مقابل کتابت نگرفتیم؟ کتابت...

پاسخ: کتابت یعنی واجب شدن

سوال: خب همین. موضوع چیز یعنی وجوب برداشته شدن. هر آنچه که خدا منع کرده عباد را از آن وجوبش برداشته شده است. لیس بواجب اشکالش چیست؟

پاسخ: نشد. توجه کنید. هر آنچه که

سوال: هر آنچه که خدا از عباد برداشته است منع کرده است.

پاسخ: خودش را منع کرده است یا علمش را منع کرده است؟ خودش را منع کرده است.

سوال: نه دیگر هر آنچه که منع کرده است.

پاسخ: منع کرده است یعنی خودش را منع کرده است. بحث این است در مواردی که ما جهل داریم نسبت به صلوه که جهل نداریم.

سوال: خب من می گویم منع است دیگر. حجبه عن فلان. اگر علمش هم بیشتر است می گویند که حجب عنه.

پاسخ: نخیر. حجب عن وجوب الصلوه. علم به وجوب صلوه نداده است نه اینکه صلوه را نداده است.

سوال: حجب عن صلوه یعنی علمش را داده است ولی...

پاسخ: علم به وجوب صلوه نداده است نه اینکه علم به صلوه نداده است. اصلا صلوه متعلق علم نیست که.

سوال: اگر مصداق ما حکم باشد و بگوییم حکمی که ممنوع شده است آن حکم موضوع عنهم. آن حکم برداشته شده است. این امکان دارد...

پاسخ: نه نه نه نه، صبر کنید. فرض کنید که اگر وضع داشتیم آن به خاطر اینکه کلمه حکم قرینه می شود بر تقدیر. کلمه حکم که به کار می رود یعنی خودش قرینه می شود بر یک چیزی باید مقدر بگیریم. حکم که اینجا نداریم. «ما» هست. می گوید آن چیزی که موضوع عنهم ببینید به جای کلمه موضوع عنهم بگذارید لیس بواجب. آن چیزی که خداوند عباد را از آن منع کرده است آن شیء واجب نیست. منع کرده است یعنی از آن منع کرده است. اما منع کرده است از دانستن حکمش این تقدیر می خواهد. شما منع را یک تقدیر می گیرید. می گویید آن چیزی که عباد از دانستن حکمش منع شده اند. در حالی که از خودش باید منع شده باشد.

سوال:

پاسخ: بله حتما آن را از فعل بگیرید. چون این مقدمه است دیگر. موضوع به معنای واجب نبودن است. حکم که نمی تواند واجب باشد یا نباشد. وجوب که واجب نیست که. صلوه واجب نیست نه وجوب الصلوه لیس بواجب. الصلوه لیس بواجب. می گوید صلوه واجب نیست. خب صلواه که واجب نیست می گوید این صلوه حجب عن العباد. این نماز از عباد معجوب است ممنوع است. یعنی خداوند مردم را از نماز باز داشته است. باز داشته است یعنی نگذاشته است این مقدور نیست دیگر. اما بگوییم که مراد از این، این باشد که آن چیزی که حکم علم به حکم آن چیز دو تا تقدیر. عرض کردم تقدیر است ولی تقدی مهمی نیست.

سوال: اگر فعل هم باشد حاج آقا بالاخره ...

پاسخ: نه نه، قدرت بر تقدیر نمی گیرد. شیء که انسان مقدور نیست آن محجوب از آن است. محجوب یعنی...

سوال: محجوب نباشد یعنی علم ندارد.

پاسخ: نه نه نه. گوش کنید. حجب یعنی بین من و او یک حاجبی وجود دارد. این مانع اگر بین من و خود شیء باشد تقدیر نمی خواهد ولی اگر بین من علم به آن شیء باشد یک نوع تقدیر است دیگر.

سوال: بین من و حکم آن شیء باشد.

پاسخ: نه نه. یک مرحله بحث علم. آن تقدیر است. ولی من عرضم این بود که آن تقدیر تقدیر مهم نیست. این تقدیر طبیعی است. تقدیر است یعنی من و این، بین من و او حاجب قرار گرفته شده است یعنی یک مانعی است نمیگذارند من آن را ببینم. مانع رؤیت من است. مانع دیدن من هست. مانع از این هست که علم به او حاصل کنم. آن خیلی مهم نیست آن تقدیر. تقدیر عمده این است که بالاخره باید یک شیئی باشد که متعلق علم باشد. اگر حجب به معنای علم باشد حجب به معنای منع العلم باشد باید آن شیء از سنخ معلومات باشد. افعال سنخ معلومات و مجهولات نیستند. احکام افعال هستند که معلوم و مجهور در موردشان معنا دارد. این دو تا بحث این هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

اصل مطلب، این مطلب را به شما عرض کنم خیلی از این به دلیل اینکه همه ش در بحث برائت مطرح شده است در بحث برائت مطرح شده امثال اینها اینکه ما ها یک نوع استقراب داریم که یک معنای دیگر. آن انسی که با این استدلالی که در کتاب های اصولی قرار گرفته است ایجاد شده است. و الا اگر کسی منهای این کتاب های اصولی و امثال اینها در جایگاهی که خود این واژه ها را در کتاب های به اصطلاح حدیثی به کار رفته است مراجعه کند در کتاب های حدیثی اصلا ادامه اش تکلیف بما لا یطاق است. بحث هایی که عمدتا ترتیب این روایات هم هست فضای روایات حدیثی قرار بگیرد این مستبعد نیست آنها اصلا این را تکلیف بما لا یطاق و این جور چیزها فهمیده اند. یعنی شیخ صدوق را نمی دانم که علمه آورده است. شیخ کلینی و محاسن برقی و آنهایی که اینجور تعبیرات را قدیمی ها که آورده اند این بحث و اینها را در فضای تکلیف ما لا یطاق و اینها معنا می کنند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد